

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۳۴، پیاپی ۱۲۴، تابستان ۱۳۹۶

تبیین و تحلیل نقش طبقات اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت صفویه^۱

زهرا سادات کشاورز^۲

محمدعلی چلونگر^۳

اصغر منتظرالقائم^۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۳

چکیده

هدف اصلی نوشتار حاضر مطالعه ساخت‌های اجتماعی عصر صفویه با توجه ویژه به موضوع طبقات اجتماعی در ظرفیت و فرآیند تمدنی آن روزگار است. اهمیت این موضوع به این امر بازمی‌گردد که از نظام طبقاتی صفویه می‌توان به عنوان نظامی باز با ویژگی تمرکز فرصت‌ها و پیوند متقابل یاد کرد. در دوران حکومت صفویان (۹۰۷-۱۱۳۵ هجری) همواره مفصل‌بندی (همزیستی) طبقاتی پویایی مابین اجتماعات عشایری (ایلی)، دهقانی و شهری (خرده کالایی شهری) فراهم گردید، چندان که صفویان ساخت اجتماعی ایران را با تأکید بر هویت مذهبی و ملی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2017.12649.1239

۲. دانشجوی دکتری تاریخ تشیع دانشگاه اصفهان، Zahra.sadat.keshavarz@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، (نویسنده مسئول)، m.chelongar@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، montazer@ltr.ui.ac.ir

جدیدی تعریف کردند. کلیت شکل‌بندی طبقات اجتماعی صفویان همچون بستری می‌ماند که در سایه آن وحدت سیاسی و ملی، مدنیت، رفاه اجتماعی، رونق اقتصادی و پویای فرهنگی و روابط گسترده با دول خارجی به وجود آمد. البته این توصیف به معانی تأیید همه جنبه‌های ساختار طبقاتی عصر صفویه در دوره‌های سلاطین صفوی نمی‌باشد، زیرا تحولات اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و شیوه حکومتی، در ایجاد ساختار طبقاتی در دوره حاکمان مختلف صفوی، نقش اساسی داشته است. این پژوهش در صدد است با روش توصیفی - تحلیلی ضمن توجه به ضرورت کاربرد رویکردهای جامعه‌شناختی در تحلیل پدیده‌های تاریخی و برپایه منابع کتابخانه‌ای، سیر تمدن در طبقات اجتماعی دولت شیعی صفویه را در چشم‌انداز حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه به‌عنوان پایه و زیربنایی برای دوره‌های بعد بررسی و تحلیل نماید.

واژه‌های کلیدی: طبقات اجتماعی، تمدن، تشیع، صفویه، ایران.

بیان مسئله

عصر صفویه در بررسی تاریخ اجتماعی ایران، به عنوان دوره‌ای نسبتاً طولانی‌مدت، از اهمیت بسیاری برخوردار است. این اهمیت به ویژه از آن‌جا ناشی می‌شود که آن دوره به علت طولانی بودن، می‌تواند ساختارهای شکل گرفته در بطن جامعه ایرانی را منعکس نماید. اهمیت این دوره تاریخی باعث شده است تا ایران‌شناسان مختلف با نگاه‌های نظری متفاوت بر این دوره متمرکز شده و قرائت‌های متفاوتی از کلیت تاریخ اجتماعی ایران ارائه دهند. در این مقاله کوشش خواهد شد تا به این پرسش پاسخی درخور داده شود که طبقات اجتماعی در عصر صفویه از چه ویژگی‌هایی برخوردار بودند و آیا توانسته‌اند خود را به عنوان یک کانون پیشرو و تمدن‌زا معرفی کنند؟ پاسخ ما براساس بررسی اجمالی بنیان‌های نظری و معرفت‌شناختی قرائت‌های ارائه‌شده در خصوص طبقات اجتماعی بر این فرض استوار است که نظام طبقاتی در جهت شکل‌دهی به طبقاتی به‌عنوان اشراف در مقابل عوام، نتایج مثبتی برای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است. شکل‌گیری حکومت صفویه را در مقایسه با دوره‌های تاریخی پیش از آن باید یک نقطه

گسست و نقطه شروعی برای موجودیت یک جامعه تمدنی جدید تلقی کرد. حکومت صفویه خاستگاهی شهری و غیرایلی داشته و رابطه شاهان صفوی (به ویژه شاهان اولیه) و نیروهای قزلباش به عنوان نیروهای ایلی و نظامی صفویه، نه براساس وابستگی و پیوندهای قبیله‌ای و طایفه‌ای بلکه از یک سو بر نوعی مرام عقیدتی و کاریزمای صوفی و از سوی دیگر انگیزه‌های سیاسی مشترک جهت ایستادگی در مقابل تمرکز قدرت عثمانی مبتنی بود. در مجموع شاهان صفوی از سه منبع اساسی مشروعیت، از جمله انتساب خود به امام موسی کاظم (ع) (تشیع)، ارشدیت در سلسله مراتب صوفیه‌ای صفوی و انتساب خود به پادشاهان ساسانی از طریق ازدواج دختر یزگرد سوم با امام حسین (ع) بهره می‌گرفتند (فوران، ۱۳۷۷: ۷۹). بدین ترتیب پیوند خوردن دو نیروی شهری و ایلی بر مبنای انگیزه‌های متعدد مذهبی و سیاسی، زمینه‌ساز شکل‌گیری حکومت و تمدنی با پایه‌های متکثر قدرت شد. شکل‌گیری حکومت صفویه بر پایه‌های متکثر قدرت همان رخداد اولیه‌ای است که در ادامه نشان خواهیم داد چگونه براساس چارچوب نظری منطق الگوی «توالی‌های واکنشی» با به جنبش درآوردن زنجیره‌ای از رخدادها و واکنشی منجر به شکل‌گیری تمدن و میراث نهادی ویژه‌ای شد که تا حکومت قاجاریه تداوم داشت.

روش تحقیق، روش تحلیل تاریخی است و رهیافت آن فرهنگی - جامعه‌شناختی است. در تحلیل تاریخی، مورخ می‌کوشد با شناسایی و مقایسه جریان‌های مؤثر در یک رویداد تاریخی، از طریق استنتاج عقلی، به علت‌یابی درباره موضوع تاریخی بپردازد (جعفری، ۱۳۹۰، ۲۶). ذکر این نکته ضروری است که هدف اصلی در این مقاله، تاریخ‌نگاری طبقات اجتماعی عصر صفویه نیست، بلکه هدف آن است تا نقش طبقات اجتماعی در ظرفیت و فرآیند تمدنی دولت صفویه در این برهه تاریخی، به عنوان پایه و زیربنایی برای دوره‌های بعد (قاجار و...) در خلق تمدن مورد تبیین و تحلیل قرار گیرد.

چارچوب نظری

از نظر جامعه‌شناسی، طبقه اجتماعی (Social class) گروه‌بندی اجتماعی است که از رهگذر رابطه‌ای خاص با ابزار تولید تعریف می‌شود. مبنای این گروه‌بندی منافی است که به واسطه رابطه خاص این گروه با ابزارهای تولید، که در هر دوره خاصی از تاریخ ممکن

است متفاوت باشند، نصیب اعضای گروه می‌شود. تجربه غرب نشان می‌دهد که در نتیجه تعامل شرایط عینی و ذهنی، صف‌بندی طبقاتی به مرور زمان به عنوان یکی از واقعیت‌های اساسی اجتماعی مطرح گشته و نگاه طبقاتی به دنیای مدرن، مبنای تحلیل بسیاری از ارزش‌ها و نگرش‌های نهادینه‌شده جامعه قرار گرفته است. در یک تقسیم‌بندی اساسی، تعریف طبقه بر مبنای سنجه‌های عینی و ذهنی است. بر مبنای این تقسیم‌بندی در نظریه‌های قشر‌بندی اجتماعی، نظریه پردازان به دو دسته تقسیم می‌شوند: اول آن‌هایی که عوامل عینی چون شغل، درآمد، تحصیلات و غیره را اساس طبقه دانسته‌اند و دوم، دسته‌ای که بر عوامل ذهنی تأکید دارند. مارکس و اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی از جمله ریکاردو نمایندگان نظریه عینی هستند که مالکیت یا فقدان مالکیت وسایل تولید را اساس طبقه می‌دانند. طبق تعریف مارکس از طبقه «موقعیت طبقاتی افراد دقیقاً بر اساس جایگاه عملکردشان در چارچوب نظام عینی اقتصادی تعیین می‌شود» (مارکس، ۱۹۷۱: ۸۰). در مقابل، نظریه‌های ذهنی مربوط به طبقه بر خصلت‌های روانی اعضای طبقه به شدت تأکید می‌کنند. در این رویکرد، مفاهیم حیثیت و فرصت اجتماعی، میزان دانش و اطلاعات افراد، عقاید سیاسی-مذهبی و احساسات مربوط به شیوه‌های محلی و منطقه‌ای زندگی، جای نگرش‌های اقتصادی را می‌گیرد.

از جمله نظریه پردازانی که بین جنبه‌های عینی و ذهنی در تعریف طبقه تفاوت قایل می‌شود، چارلز ساندرز پیرس (Charles Saunders Peirce) (۱۹۹۰) است. او طبقه را مؤلفه‌ای ذهنی می‌داند «و افرادی که طرز نگرش یکسان و ارزش‌های مشابه دارند» را تحت عنوان طبقه مطرح کرد و افرادی را که فقط از لحاظ موقعیت عینی شبیه هستند «گروه‌های ذی‌نفع» نامید (ساندرز، ۱۹۹۰: ۱۲۷). کورن هاوزر (korn hauser) نیز طبقه را چنین تعریف می‌کند: «بخش‌هایی از جامعه که در مورد علایق و جایگاه خود یک جور فکر کرده، دیدگاه و نگرش مشترک و مشخصی دارند» (انگویتا و ریزمن، ۱۳۸۳: ۱۲۶). به عقیده وی، مشخصه اصلی تعیین‌کننده طبقه، هویت روان‌شناختی مشترک یا مجموعه‌ای از نگرش‌های افراد است. شو‌مبارت دولو (showmbart Dollo) از دیگر نظریه‌پردازانی است که بر جنبه‌های ذهنی تأکید کرده و می‌گوید «طبقه اجتماعی گروهی است که با طرز فکر خاص

درون تشکیلات اقتصادی پیدا می‌شود» (حمید، ۱۳۵۲: ۳۰۵). در این تعریف، منافع و مقاصد مشترک و ایدئولوژی یکسان افراد یک طبقه مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، ارائه یک تعریف عینی از طبقه اجتماعی ضروری است. برای تعریف طبقه باید از تعریف یک‌بعدی نابرابری اجتناب ورزید. روابط اجتماعی در جوامع امروزی آن قدر پیچیده شده است که دیگر یک معیار نابرابری به هیچ وجه نمی‌تواند توجیه‌گر تفاوت‌های طبقاتی باشد، خواه این معیار پایگاه شغلی، خواه قدرت بوروکراتیک و یا روابط مالکیت باشد. به طور کلی، با توجه به سنج‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی یا به دیگر سخن، ابعاد متفاوت مالکیت، قدرت و وجهه، در اینجا طبقه، گروهی از افراد در نظر گرفته می‌شود که در منافع عینی مشترکی در نظام قشربندی اجتماعی (Social Stratification)، شریک هستند. در بیان طبقات اجتماعی نمی‌توان یکبار طبقات را براساس پایگاه شغلی، بار دیگر برپایه قدرت اداری و بالاخره در رابطه با روابط مالکیتی به طور مجزا تعریف کرد، بلکه باید مجموعه معیارهای سه‌گانه عینی مالکیت، قدرت و وجهه در نظر گرفته شود و سپس طبقات اجتماعی و تقسیمات داخلی آن‌ها را مشخص کرد. ضمناً هیچ نیازی نیست که حتماً طبقات را به صورت سلسله‌مراتبی بیان کرد، گرچه برخی طبقات در ارتباط با یکدیگر به صورت فرادست و فرودست قرار دارند. آنچه باید صورت گیرد، نشان دادن تفاوت‌های طبقاتی انسان‌ها در رابطه با سنج‌های عینی است. با توجه به نظریات ارائه شده، طبقه اجتماعی را می‌توان دربرگیرنده جنبه‌های عینی و ذهنی در نظر گرفت. در تحقیق حاضر برای بیان هر طبقه اجتماعی در ایران، به‌ویژه در دولت صفویه، سعی خواهد شد تا مختصراً وضعیت هر طبقه در عصر صفویه بیان گردد و مناسبات تمدنی طبقات با سنج‌ها و ابعاد مختلف، مشخص شود.

طبقات اجتماعی عصر صفویه

صفویان سلسله‌ای حکومتی ایجاد کرد که از مبانی قبیله‌ای سرچشمه گرفته بود و به تدریج تمام ایران را به تصرف خود درآورد. آنان حکومت مرکزی بسیار نیرومندی تأسیس کردند و تغییرات زیادی را در روابط تولید آغاز نمودند. این تغییرات پایه و اساسی شد که بر مبنای آن، صفویان قدرت خود را مستقر ساختند و تداوم بخشیدند و «تشیع» را به عنوان

«مذهب رسمی دولت» خود اعلام کردند. کاری که پیش از آن حکومت‌های شیعه در طول تاریخ خود، به صورت رسمی و مستقل نتوانسته بودند به آن جامه عمل ببوشاند، زیرا از احکام فقهی و مسائل مذهب تشیع آگاهی کافی نداشتند (روملو، ۱۳۴۲: ۱۶).

در عصر صفویه تا حدود زیادی برابری طبقات بیش از پیش تحقق یافت و به غیر از مذهب، آن هم نسبت به اهل تسنن، هیچ‌یک از شاخص‌های خون، رنگ، نژاد و ملیت در امر به‌دست گرفتن مناصب و ترفیع پایگاه اجتماعی دخالت نداشت و تا حد زیادی فضیلت‌سالاری و قدرت اجتماعی نقش مهمی در ارتقاء مقام و نزدیکی به رأس هرم یعنی شاه را برعهده داشت. البته این بدان معنی نیست که تضاد طبقاتی از بین رفت و طبقات اجتماعی مجزا از هم وجود نداشت. اولتاریوس به اهمیت نقش شایستگی و لیاقت در کسب مقامات دولتی اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد: «صاحب‌منصبان براساس ارزش و شایستگی‌شان و نه براساس نسب‌شان منصوب می‌شدند و ادامه می‌دهد که به همین دلیل آنان با شادمانی جان خود را به خطر می‌انداختند؛ زیرا می‌دانستند که این تنها راه ترقی تا بالاترین مدارج است (اولتاریوس، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۸۴).

باتوجه به ساخت اداری - تشکیلاتی، ساختار طبقاتی در جامعه صفوی هرمی شکل بوده است. بین شاه و مردم، اشرافیت لشکری، کشوری و توده‌ای از مقامات روحانی در سطوح مختلف با وظایف متفاوت قرار داشتند. شاه در رأس هرم و طبقات اجتماعی قرار داشت. در قاعده هرم ارکان دولت صفویه (دیوان اربعه) و در قاعده تحتانی هرم، مردم عادی قرار داشتند که شامل دهقانان مناطق روستایی، صنعتگران، دکانداران و تجار کوچک شهرها بودند (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۴). فشار سلسله مراتب اجتماعی، سرانجام متوجه کشاورزان و پیشه‌وران بود. زنان از دیگر گروه‌هایی بودند که در طبقات اجتماعی مختلف جای داشتند و موقعیت آنان در اکثر موارد براساس موقعیت اجتماعی مردان تعیین می‌شد و تقریباً همگی آنان زیر سلطه مردان بودند. طبق مطالعه فری‌یر،^۱ در ایران عهد صفویه، زنان به شش طبقه (۱) زنان ازدواج کرده متعلق به طبقه مرفه جامعه، (۲) زنانی که کارهای هنری و صنایع دستی و فعالیت‌های صنعتی سازمان‌یافته در شهرها انجام می‌دادند، (۳) زنان بخش روستایی

که به شکل محلی در جامعه قومی و قبیله‌ای زندگی می‌کردند، (۴) زنانی که ازدواج موقت داشتند، (۵) کنیزان و (۶) روسپی‌ها تقسیم می‌شدند (Ferrier, 1998: 384-385). زنان علاوه بر وظیفه خانه‌داری به انجام امور و کارهای تولیدی چون قالی‌بافی، گلیم‌بافی، جاجیم‌بافی و ... اشتغال داشتند (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۵۱). زنان در عصر صفویه، به علت وجود محدودیت‌های فرهنگی، شرایط و موقعیت مناسبی نداشتند. اکثر آنان زیر سلطه مردان و فاقد قدرت تصمیم‌گیری در زمینه‌های مختلف زندگی اجتماعی بودند.

به‌طور کلی، برای این بحث، چهار طبقه عمده اجتماعی شامل (۱) درباریان و دیوان‌سالاران (۲) روحانیون، علما و دانشمندان (۳) بازرگانان و پیشه‌وران و (۴) کارگران و کشاورزان در نظر گرفته شده است.

درباریان و دیوان‌سالاران

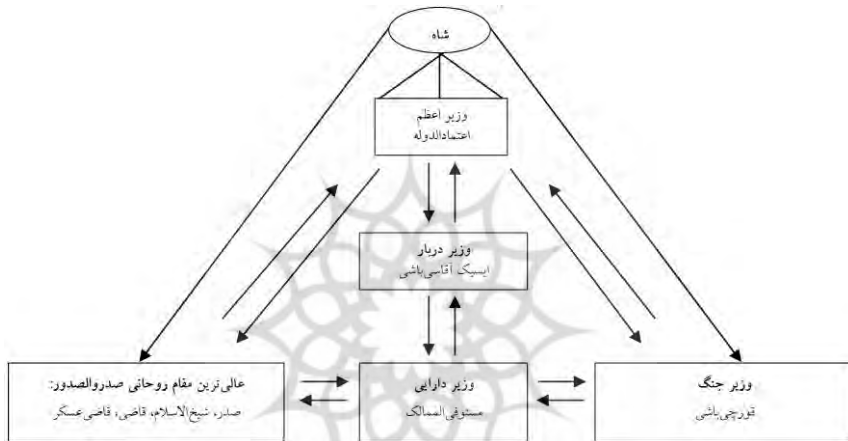
در یک تقسیم‌بندی کلی و اولیه باید طبقات را به دو دسته خاص و عام تقسیم نمود (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۰۱). خواص در این زمان شامل دسته‌ها و گروه‌های مختلفی می‌شدند. در رأس این گروه‌ها شاه، خانواده او، شاهزادگان و بعد از این گروه، باید از بزرگان قزلباش، اهل شمشیر، اهل قلم و ایرانیان (تاجیک‌ها) نام برد (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۳۰-۱۳۲).

از ابتدای قرن هفدهم/یازدهم صاحب‌منصبان عمده دولت صفوی «ارکان دولت» خوانده می‌شدند (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۴). سلطنت موروثی، که در این عصر از قداست مذهبی نیز برخوردار شده بود، سبب ایجاد قدرت مطلقه برای شاه گردید و او را در رأس طبقات اجتماعی قرار داد. بلندمرتبه‌ترین مقام‌های درباری، سرداران نظامی و کارکنان حکومتی نیز در رده‌های پایین‌تر از او بودند. وجود شاه در رأس هرم قدرت به عنوان حاکم مطلق که امور جاری مملکت را با رعایت قوانین مذهبی انجام می‌داد. هیچ موضوعی بدون تصویب شاه (تمرکز اداری بالا) به مورد اجرا در نمی‌آمد (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۰۸۹). همچنین شاه از چنان قدرت و اقتداری برخوردار بود که مالک تمامی سرزمین محسوب می‌شد. در مورد حدود آزادی شاه از دید مردم، شاردن چنین می‌نویسد: «هیچ چیز در برابر هوس‌های

جنون آمیز شاهان در امان نیست، نه پرهیزگاری، نه شایستگی، نه صمیمیت و غیره، یک حرکتی است که به شکل سخنی از دهان‌شان یا اشاره‌ای از چشمان‌شان سرزد، افراد شاغل خدمات مهم و باارزش‌ترین موجودات را در دم عزل و از ثروت و هستی محروم می‌سازد و هم این کارها بی‌هیچ‌گونه محاکمه یا هیچ‌گونه توجه به اثبات جنایت منتسبه انجام می‌پذیرد» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۱۵۴-۱۵۵).

بنابراین، ویژگی مشخص ساختار دولت و قدرت در ایران عصر صفویه، آن بود که نوعی تمرکز اداری به عنوان دولت ملی به وجود آمد. در این ساختار، دولت، دربار و شخص شاه مقولاتی تفکیک‌ناپذیر بودند که به تبع خود از عوامل شکل‌گیری نهادهای مشروع و قانونی محسوب می‌شدند و پیدایش یک ساختار اداری و سیاسی بیرون از چهارچوب نظام خودکامه موجود، امکان‌پذیر بود. سرکردگان سپاهیان در آغاز حکومت صفویه، اغلب ترک یا ترکمان بودند و از میان سران طوایف قزلباش انتخاب می‌شدند. از آنجا که وفاداری و اعتماد به مرشد کامل، شرط ضروری ارتقاء بود، قزلباشان حق انحصاری، در حکومت بر ایالات و ارتش را به دست می‌آوردند (Savory, 1964: 115). همچنین قدرت سران ایالات در این عصر تا حدی است که عزل و نصب شاهان در اختیار آن‌هاست. در دوران صفویه آنچه به عنوان ایل شناخته می‌شود، نوعی اتحادیه جنگی است که شکل‌دهنده یک نیروی نظامی است تا یک شکل خاص حیات اجتماعی (Reid, 1983: 9)؛ زیرا در این دوره، تغییرات زیادی در ترکیب طوایف ایالات مختلف و افزایش و کاهش شاخه‌های آن مشاهده می‌گردد. اما بعدها، اکثر غلامان خاص در گاه، مخصوصاً گرجی‌ها و ارمنی‌هایی که از کودکی مسلمان شده بودند، متصدی این گونه مناصب شدند (نوائی، ۱۳۸۱: ۳۰۰-۳۰۱). علاوه بر اشرافیت نظامی، تاجیکان یا اعیان دیوان‌سالار ایرانی از دیگر عناصر اشرافی در ساختار اجتماعی این عصر بودند. محاسبان، مستوفیان، کاتبان، منشیان، خزانه‌داران، مهرداران و وزیران، اغلب تاجیکان بودند (مینورسکی، ۱۳۳۴: ۲۲). بنابراین در چنین ساختاری امکان رشد طبقات اجتماعی بیرون از حکومت نیز وجود داشت. رسیدن به مناصب همچون امیرالامراء، قورچی‌باشی و وزیر نیز عمدتاً به موقعیت‌های اجتماعی بستگی داشت (سیوری، ۱۳۷۲: ۳۳؛ Newman, 1993: 75).

مهم‌ترین ویژگی این طبقه مشخص نبودن برنامه سیاسی - دینی در چشم‌انداز روبه‌گسترش آن و تلاش برای مشخص ساختن آن بود. ساخت سیاسی امپراتوری در درون خود تعارض‌هایی را می‌پرورد که به زوال امپراتوری و در نتیجه زوال توسعه تمدنی منجر می‌شود؛ زیرا ویژگی ساخت امپراتوری است که با افزایش قدرت در ساخت متمرکز تمدن توسعه و با افزایش تعارض‌ها در درون آن و ازهم‌پاشیدگی آن تمدن، روبه‌زوال می‌گذارد.



شکل (۱): ساختار اداری - تشکیلاتی دولت شیعی صفویه (انصاری، ۱۳۷۸: ۸۹)

روحانیان، علما و دانشمندان

رسمیت یافتن مذهب تشیع در این عصر سبب گردید روحانیون، علما و دانشمندان، نسبت به دیگر گروه‌های اجتماعی، مهم به شمار آیند (نوائی، ۱۳۸۱: ۲۹۸). در دوره شاه عباس، دو گروه جدید بوروکرات‌ها و علما، در مجموعه نخبگان سیاسی امپراتوری در کنار خلفای صوفیه و نظامیان ایلی وارد شدند. علما و روحانیون علاوه بر داشتن رابطه دوستانه با شاه، با دیگر گروه‌ها و طبقات جامعه نیز در ارتباط بودند (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۳۱). در مورد مسائل سیاسی و قضایی روحانیان دارای مناصب و مشاغل متعددی بودند و در رأس آن‌ها شخص مجتهد اعظم قرار داشت که شاردن وی را همان صدر معرفی می‌کند و می‌نویسد: «در ایران دو مجتهد اعظم وجود دارد، یکی متصدی اموال موروثه پادشاهان است و مجتهد خالصه

خوانده می‌شود و دیگری مسئول ماترک افراد عادی می‌باشد و مجتهد کل کشور به شمار می‌رود» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۲۴۱). مقام صدر و اختیارات او در عصر شاه عباس دوم به وزیر اعظم تفویض شد (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۴۰۵-۴۰۸).

وظیفه تاج‌گذاری و نشانیدن پادشاه جدید بر سریر قدرت از آن برترین مجتهد عصر بود. این مسئله نشانگر میزان اهمیت و اعتبار علمای روحانی و نقش آن‌ها در همکاری با شاهان صفوی بود. کمپفر درباره دلایل احترام شاه به علما چنین می‌نویسد: «درباره احترامی که شاه صفوی به مجتهد می‌گذاشت این را می‌توان گفت که قسمت زیادی از آن ساختگی و تظاهر بود، زیرا شاه از انعکاسی که ممکن بود از طرف پیروان مذهبی او به عمل می‌آید بیم داشت؛ لذا شاه نمی‌توانست سرخود اصول مذهبی را زیر پا نهد و یا از آن تخطی و تجاوز کند» (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۲۲-۱۲۴).

در این طبقه درباریان دعاوی سیاسی خویش را اثبات کرده و نظم سیاسی تازه کاملاً استقرار یافته بود. در عین حال، دولت صفوی با هوشیاری مراقب مشروعیت نظام سیاسی خویش و جلوگیری از بروز جریان‌های مستقل حتی در زمینه دینی بود. بین نظام سیاسی (طبقه اول) و ساختار دینی (طبقه دوم) با همه دعاوی آن موازنه‌ای زیرکانه برقرار شده بود و ساختار دینی نه در شکل دیوانی که در شکل عام آن عمدتاً در جهت مشروعیت‌بخشی به این نظام سیاسی عمل می‌کرد. در این طبقه گرایش‌های منفردی که نزدیکی به آن نظام سیاسی را سبب تباهی ایمان می‌پنداشت، آن‌چنان نیرومند نبودند که بتوانند سیر عمومی آن را متوقف سازند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۶۵-۶۶).

کنترل نمادهای منزلت بیشتر از دو مؤلفه دیگر (بهره‌وری مادی و اقتدار) از مالکیت ابزار تولید دور، و به نهاد مذهب و خویشاوندی نزدیک می‌شود. وابستگی خاندانی، خصوصیات کاریزمایی رهبران دینی، منزلت حاصل از اقتدار تخصصی، از جمله اموری است که در این مؤلفه تأثیر می‌گذارد، بدون این که از مالکیت ابزار تولید منتج شده باشد (Baradr, 1968: 292-294). این‌ها مؤلفه‌هایی هستند که در جهت تقویت یکدیگر عمل می‌کنند و در مجموع طبقات اجتماعی و نابرابری و فرصت‌ها را در یک جامعه شکل

می دهند. با توجه به پیوند متقابل مؤلفه‌های مذکور، نظام طبقاتی در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی تأثیر داشت و در نتیجه بر توسعه تمدنی دولت شیعی صفویه مؤثر بود.

بازرگانان و پیشه‌وران

در تقسیم‌بندی این طبقه دکتر انصاری معتقد است که آن‌ها را باید به دو بخش بازرگانان و اعضای اصناف و تجار به عنوان گروه اول، پیشه‌وران، خرده‌فروشان (طوافان) و اعضای انجمن‌های اخوت نیمه‌مذهبی به عنوان گروه دوم تقسیم کرد (انصاری، ۱۳۷۸: ۱۳۱). در شهرها علاوه بر نخبگان سیاسی و بوروکرات‌های رتبه‌متوسط، بازرگانان مرفه، صاحبان کارگاه‌های بزرگ و صنعت‌گران زندگی می‌کردند (Ashraf, 1970: 317). بازرگانان از جمله برترین افراد این طبقه، دارای نفوذ فراوان در بین درباریان و مردم بودند. شاردن می‌نویسد: «نام بازرگانان در شرق همراه با احترام فراوان است و ربطی به دکانداران و خرده‌خواربارفروشان ندارد و نیز اشخاصی که با خارج از امپراتوری معامله ندارد اسم تاجر اطلاق نمی‌گردد. فقط سوداگرانی که دارای منشی، محاسب و عمال در ممالک و مناطق بعیده هستند از این عنوان برخوردار بودند و بعضی اوقات تجار به مقامات عالی‌ترتقا می‌یابند» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۴: ۳۶۴-۳۶۵).

صنف و جمع آن اصناف، معادل «Guilds» اروپایی است. اصطلاح اصناف برای گروه‌های صنعتگر و کسبه به کار برده می‌شود و گروه‌های غیرصنعتگر و پیشه‌ور تشکیل صنف نمی‌دهند (روحانی، ۱۳۶۶: ۳۵). ولیکن در عصر صفویه خاص تجار و پیشه‌وران بود و بعضاً در قالب تشکیلات پیشه‌وری، کسبه و تجار به صورت گروه‌ها و انجمن‌ها فعالیت می‌کردند. اصناف و پیشه‌وران عصر صفوی را می‌توان در دو گروه مورد ارزیابی قرار داد: یکی اصنافی که تعهد بیگاری دادن داشتند و دیگر اصنافی که فاقد این تعهد بودند. صرافان با در اختیار گرفتن ثروت، گروهی از بازرگانان، تجار، صاحب‌منصبان دولتی و اشراف را با خود همراه کردند. امنیت ایجادشده اعتماد بیشتری را رواج داد و بسیاری از پرداخت‌ها به صورت غیرنقدی صورت می‌گرفت. این امر، حمل‌ونقل و تجارت را آسان‌تر نمود و این روش برای تسهیل و تسریع امور بازرگانی دولت صفوی مفید بوده است (کیوانی، ۱۳۹۲:

۴۷). مهم‌ترین حامی دولت و دربار صفوی، در آمد حاصل از مالیاتی بود که مردم و اصناف به انواع مختلف می‌پرداختند (همان: ۷۳). شیوه دیگر، کار و تلاش صنعتگران و کارگرانی بود که در خدمت دولت و حاکمیت قرار داشتند. قدر مسلم این گروه از یک طبقه ممتاز از پیشه‌وران بودند که در بیوتات سلطنتی و کارخانه‌ها و کارگاه‌های دولتی خدمت می‌کردند. «هر زمان پادشاه قصد ساختن عمارتی کند آنان را به بیگاری می‌گیرد و پیداست که بیگاری گرفتن افراد هنرمند برای پادشاه سود فراوان دارد. زیرا باید تنها مخارج مواد لازم برای بنا یا تعمیر عمارت را بدهد و در غیر این حال مزد کار و استاد بنا نیز به عهده وی خواهد بود» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۳: ۱۲۵۲؛ تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۹۶؛ دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۰۳). شکوفایی اقتصادی در عصر صفوی، از یک سو رونق و افزایش تعداد این اصناف را دربر داشت و از سوی دیگر اندیشه شیعی‌گری نوعی نظارت و نگرشی خاص بر این قشر و طبقه را تبیین نمود که منجر به تقابل دو گروه بازاری و روحانیون به‌عنوان یک ویژگی مهم جامعه صفوی شد. این اتحاد با ازدواج متقابل بین علما و خانواده‌های بازرگانان استحکام فزاینده‌ای یافت. همچنین در زمان صفویه علما اداره مقدار بسیار افزایش یافته‌ای از موقوفات را به دست آوردند، که به اشتراک منافع آنان با طبقه بازرگانان کمک کرد (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۷).

تجار به علت توسعه یافتن روابط تجارتي ایران با اروپا از وضع خوبی برخوردار بودند. تجارت خارجی در اختیار شاه بود که توسط ارامنه اداره می‌شد و تجارت داخلی در اختیار مسلمانان قرار داشت. تأمین امنیت راه‌ها، ایجاد راه‌های گوناگون، ساخت کاروان‌سراها و آب‌انبارها نمونه‌هایی از تسهیلاتی ایجاد شده برای بازرگانان بود. مهم‌ترین کالاهایی شهری صادراتی ایرانیان ابریشم، پارچه‌های زربفت و قالی، سنگ‌های کریمه مانند فیروزه، پشم شتر، توتون و خشکبار بودند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۲: ۹۰۳). در همین دوره روابط تجاری گسترده‌ای با دولت‌ها نظام جهانی از جمله پرتغال، هلند و انگلیس ایجاد شد که در این روابط تراز پرداخت‌ها اگر به نفع ایران نبود به ضرر آن هم نبود و در واقع می‌توان گفت روابط متقابلی جریان داشت (Foran, 1989: 99). استقلال نسبی طبقات تجار و صنعتگران

از سیاستمداران، این امکان را فراهم می‌کرد که با سقوط حکومت، روند توسعه‌ای جامعه و به تبع آن توسعه تمدنی عصر صفویه تداوم یابد.

پیشه‌وران که از دیگر اعضای این طبقه به شمار می‌رفتند، اکثراً از صنعتگرانی بودند که در اطراف میدان شهر و بازارهای اصفهان دارای رسته‌ها و دکه‌های مخصوص بودند و از نظر مالی و معیشتی نسبت به کارگران و کشاورزان در وضعیت بهتری قرار داشتند. انتخاب پیشه‌وران و تعیین سرپرست برای کارگاه‌های صنعتی برعهده شخصی به نام «ناظر» بود. ناظر در رأس کارکنان دربار قرار داشت و بر تمام دارایی‌ها و درآمدهای شاه نظارت داشت (کمپفر، ۱۳۶۳: ۹۷). پیشه‌وران می‌بایست مالیاتی را با نام بنیچه به دولت می‌پرداختند. شاردن درباره میزان این مالیات در عصر صفوی می‌نویسد: «هفتمین منبع عایدات پادشاه مالیاتی است که بنیچه نام دارد، و از دکانداران، برای هر دکان متعلق به ارباب حرف ده سو و برای هر دکان معمولی (کسبه) بیست سو دریافت می‌گردد» (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۸: ۲۸۱). لازم به ذکر است که بنیچه شامل همه پیشه‌وران نمی‌شد و این عوارض شامل مشاغلی می‌شد که صاحبان آن مشاغل به بیگاری گرفته نمی‌شدند. از جمله این مشاغل می‌توان به کفشگران، کلاهدوزان، جوراب‌بافان و غیره اشاره نمود (همان، ج ۴: ۳۰۰).

کارگران و کشاورزان

در این دوره لفظ «کارگر» به کسانی اطلاق می‌شد که در کارخانه‌ها و کارگاه‌های دولتی کار می‌کردند و در خانه‌های خود اجازه کار کردن نداشتند (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۷: ۱۰۲). حقوق کارگر از ورود به خدمت تا روزی که سال (مالی) در کارخانه او تجدید می‌شد پرداخت می‌گردید و بعد دستمزد وی سال به سال با حقوق همکارانش تأدیه می‌شد (همان: ۱۰۵-۱۰۳). پرداخت حقوق کارگران به عهده ناظر بود، میزان حقوق کارگران نسبت به شغل و مرتبه آن‌ها متفاوت بود. علاوه بر حقوق، اضافه حقوق و پاداش، کارگران از جیره غذایی نیز برخوردار بودند.

کارگران عصر صفویه، به واسطه وجود قوانین و مقررات کارگری و حمایت و پشتیبانی شخص شاه از آن‌ها چه از لحاظ مالی و چه از حیث بیمه درمانی و آینده شغلی در رفاه آسایش بودند. به صراحت می‌توان گفت که وضعیت کارگران این عصر در تمامی

ادوار تاریخ ایران منحصر به فرد بود و پیشرفته ترین قوانین و مقررات کارگری در آن دوران اعمال می شده است. این حمایت و پشتیبانی که از قشر کارگر و تولیدکننده به عمل می آمد رابطه مستقیم با صنعت و اقتصاد داشت. البته این رفاه و آسایش شامل کارگرانی بوده که در بیوتات سلطنتی فعالیت داشتند و به عبارتی کارگران دولتی یا شاهی بودند، اما کارگران عادی از این تسهیلات برخوردار نبودند.

کشاورزان نیز دسته ای از مردم شهرنشین بودند که در حاشیه شهرها زندگی می کردند و نسبت به سایر طبقات اجتماعی از سطح پایین تر زندگی برخوردار بودند. اما وضعیت مالی و رفاهی کشاورزان این عصر بنا به نوشته های سیاحان خارجی نسبت به سایر دوره ها بهتر بود و کشاورزان آسایش بیشتری داشتند (همان، ج ۸: ۲۷۵-۲۷۶). در ارتباط با قلمروهای کشاورزی از انواع اراضی خالصه (خاصه)، ممالک (تیول دیوانی)، سیورغال و اوقافی یاد شده است. جدای از تفاوت های درونی این نوع زمین ها، مسلم این است که بنا به ماهیت شیوه های تولید ماقبل سرمایه داری، که نیاز به دخالت عمل سیاسی و ایدئولوژیک در اختصاص مازاد دارد، همه این ها اشکال مختلف اختصاص مازاد از طریق عمل سیاسی و ایدئولوژیک بوده است (رجب زاده، ۱۳۷۶: ۷۶). وابستگی متقابل زمین که مبنای استخراج مازاد است، موجب شد تا ساخت سیاسی به سوی ساختی بوروکراتیک (با ویژگی اتکا به مستمری، ارزش های اداره گری و اهمیت یافتن ارزش های سیاسی در نظام ارزشی آنها) نزدیک نشود.

بنابراین، این نظام طبقاتی از نزدیک شدن به ساختار کلی جامعه ایران به ساختار جوامع دولت - ملت با تفکیک اقتصاد از سیاست و همچنین شکل گیری طبقه با بنیان اقتصادی ممانعت می کرد و این امر خود از توسعه مداوم جلوگیری به عمل می آورد. از سوی دیگر، این نظام طبقاتی، فعال شدن ساختار اشرافی شدن درون امپراتوری، تضعیف پیوند نیروهای بوروکراتیک، ساخت متمرکز با امپراتوری و تمایل به تجزیه را به دنبال داشت. همچنین این نظام طبقاتی با ویژگی پیوند متقابل فرصت ها با هم، با امکان تحرک در آن و فعال بودن ساختار اشرافی شدن در آن، اشرافیت ایران را به اشرافیتی سیال، که به طور مداوم در حال جابه جایی بود، تبدیل کرد. این عدم تداوم اشرافیت، مانع از شکل گیری فرهنگ و احساس

مشترک و تعلقات پایدار به زمین و دیگر فرصت‌ها شد و در مقابل تعارض درون آن را تقویت کرد. از این‌رو، در بخشی از این اشرافیت که نسبت به نیروهای دیگر تداوم بیشتری داشت (یعنی اشرافیت ایلی)، واکنشی با تأخیر نسبت به حمله افغان‌ها مشاهده می‌گردد. در حالی که شکل‌گیری فرهنگ و احساس مشترک و تعلقات پایدار به زمین و دیگر فرصت‌ها، موجب تداوم حکومت و جامعه و در نتیجه تداوم توسعه تمدنی یا حفظ آن می‌شود (همان: ۸۰-۸۲).

ساختار تمدنی طبقات اجتماعی عصر صفویه

در توضیح و تبیین تحولات هر تمدن، یکی از حوزه‌های علم اجتماعی که می‌توان از آن استفاده کرد، جامعه‌شناسی توسعه است. از نگاه جامعه‌شناسی توسعه، ریشه‌های هر توسعه تمدنی و صعود و افول تمدن‌ها، در بخشی نتیجه ساختارهایی است که در جوامع مستقر در حوزه آن تمدن فعال هستند و خود متأثر از ساخت‌ها و نهادهای شکل گرفته در آن جوامع هستند. این ساختارها می‌توانند «بازتولیدشونده»، «انحطاطی» یا «توسعه‌ای» باشند. یکی از دوره‌های توسعه تمدن، عصر صفویه است که نشانی از دوران نوین تاریخ ایران است. اتحاد سیاسی کشور، تشکیل یک حکومت ملی (لمبتون، ۱۳۷۴: ص ۲۱۲) و وحدت مذهبی (تشیع دوازده امامی) از ویژگی‌های مهم این عصر جدید تاریخ ایران است. از نظر مذهبی، ارتقای تشیع به دین رسمی دولتی و در واقع درآمیختن عملی ایران و تشیع در یک قالب مذهبی - ایرانی مشاهده می‌گردد. همچنین، به علت ملاحظات سیاسی - اجتماعی، یکی از مسائل اجتماعی مهم، ترتیب قرارگیری انسان‌ها در طبقات و اقشار اجتماعی می‌باشد و روشن نمودن این مسئله می‌تواند تا حدودی ساختار طبقاتی و تغییرات اجتماعی ایجادشده در ایران عصر صفویه را نشان دهد. مورخان و پژوهشگران درباره تحولات و تطورات طبقات اجتماعی در دولت شیعی صفویه دچار تشتت آراء هستند. مسئله دیگری که دغدغه پژوهشگران بوده است آن که برپایه سنت‌های کهن، ریشه ساختار طبقاتی این عصر را، در دوران اوستایی دانسته و چهار طبقه شاه، اشرافیت نظامی، اشرافیت مذهبی و روستایی را پایه طبقات اجتماعی دولت شیعی صفویه دانسته‌اند که در زمان‌های مختلف، با ایجاد

تحولات اجتماعی، ترکیب این طبقات دستخوش تغییرات گردیده است (بنانی و همکاران، ۱۳۸۰: ۲۰۲).

نهادهای اجتماعی - آن گونه که جامعه‌شناسان توضیح می‌دهند - علاوه بر کارکردهای انحصاری، در تعامل با یکدیگر نیز قرار دارند و تولیدات خود را با نیازهایشان مبادله می‌کنند. به همین قیاس دین و دولت، از این حیث که دو نهاد اجتماعی نیز هستند، در طول تاریخ با یکدیگر مبادله داشته‌اند. تولیدات دین مانند وجدان جمعی، انسجام اجتماعی، الگوسازی، کنترل درونی و از همه مهم‌تر مشروعیت‌بخشی همواره مورد نیاز نهادهای دیگر، به ویژه نهاد سیاست و حکومت بوده و متقابلاً تولیدات نهاد سیاست در خدمت نیازهای نهاد دین، از قبیل اقتدار و حمایت به منظور تبلیغ و گسترش آموزه‌های دینی و تحقق آرمان‌های دینی، بوده است (شجاعی‌زند، ۱۳۷۶: ۱۸). به‌طور کلی، نظام طبقاتی براساس تمرکز فرصت‌ها در یک قشر یا طبقه خاص یا تفکیک آن در میان گروه‌های اجتماعی مختلف، با توجه به نوع فرصت‌هایی که در اختیار گروه‌های مختلف قرار می‌دهد، میزان تحرک اجتماعی و دستیابی گروه‌های دیگر به این فرصت‌ها یا بستن مرزهای اقشار، در موقعیت‌های تاریخی متفاوت تأثیرات متفاوتی بر روند تمدن جامعه داشته است.

کارل مارکس معتقد بود «موقعیت طبقاتی افراد دقیقاً براساس جایگاه عملکردشان در چارچوب نظام عینی اقتصادی تعیین می‌شود» (مارکس، ۱۹۷۱: ۸۰). کاربرد نظریه مارکسیسم ساختارگرا در بررسی ساختار تمدنی طبقات اجتماعی عصر صفویه نشانگر آن است که همواره مفصل‌بندی (همزیستی) طبقاتی پویایی مابین اجتماعات عشایری (ایلی)، دهقانی و شهری (خرده‌کالایی شهری) وجود داشته است. در واقع از نگاهی ساختارگرایانه، ایران عصر صفویه تا زمان تثبیت حاکمیت شاه عباس اول از گونه خاصی از مفصل‌بندی طبقاتی خرده‌ساختارهای سه‌گانه (اقتصاد خرده‌کالایی شهری و اجتماع ناشی از آن، اقتصاد و اجتماع دهقانی، اقتصاد و اجتماع ایلیاتی) برخوردار بوده و از آن زمان به بعد این خصلت‌یابی مفصل‌بندی شکلی متفاوت به خود می‌گیرد.

نقش طبقات اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت صفویه در سه جهت بود:

۱) تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدید: شاهان صفوی برای تضعیف و بی‌نیازی از قزلباش‌ها اقدام به تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدیدی همچون «شاهسون»‌ها و اتحادیه ایلی قشقایی کردند (لمبتون، ۱۳۷۴: ۲۱۱؛ نقیب‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۶ و ۳۸). این کنفدراسیون‌ها و اتحادیه‌ها هرچند در ابتدا در راستای منافع و اهداف حکومت مرکزی تشکیل می‌شد، به تدریج خود به قدرت مستقلی تبدیل می‌شدند به گونه‌ای که حکومت مرکزی را به اقداماتی سیاسی و نظامی برای تضعیف و کاهش قدرت این کنفدراسیون‌ها برمی‌انگیخت. این اقدامات نشان می‌دهد که شاهان صفوی حتی برای تضعیف ایلات و قبایل توانایی و استقلال کامل نداشتند و نیازمند جلب حمایت ایلات و قبایل دیگر بودند. این اقدامات آن‌ها در نهایت نه تنها به تضعیف اتحادیه‌های ایلی منجر نشد، بلکه باعث سربرآوردن اتحادیه‌های ایلی قدرتمند جدید در مسیر توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی شد (ر.ک: آزادارمکی و جنادله، ۱۳۹۳).

۲) تقویت بخش بوروکراتیک حکومتی و تشکیل نیروی نظامی دائمی متشکل از غلامان: کاهش نفوذ نیروهای نسبتاً مستقل و خودمختار ایلی از طریق گسترش هرچه بیشتر نیروهای بوروکراتیک وابسته به حکومت و تشکیل هنگ‌های نظامی دائمی از جمله اقدامات دیگر شاهان صفوی برای استقلال و بی‌نیازی از ایلات و تمرکز هرچه بیشتر قدرت بود. شیوه تیولداری و نیاز به نیروهای اداری متخصص در امور مالیات و خراج به رشد و گسترش نیروهای بوروکراتیکی انجامید که خراج از ایلات و غالباً از درون بخش‌های شهری - روستایی سربرآورده بودند (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۶۵).

تقویت بخش بوروکراتیک حکومتی و به کارگیری نیروهای نظامی جدید غیرایلی، در درازمدت از دو جهت به تقویت و استقلال ایلات و قبایل از حکومت انجامید که این مسئله نیز در نظام طبقاتی عصر صفویه بازگویی توسعه تمدنی آن عصر می‌باشد. از یک سو، ورود نیروهای بوروکراتیک و نظامی جدید، زمینه را برای شکل‌گیری اشرافیت جدیدی فراهم کرد که خود در درازمدت به نیرویی مستقل از حکومت تبدیل شد (سیوری، ۱۳۷۲: ۷۰). از سوی دیگر، سده دوم عصر صفوی تا زمان فروپاشی این سلسله با رشد و گسترش اقتصاد خرده‌کالایی و تجارت داخلی و بین‌المللی گسترده قابل‌شناسایی است. این

تحولات اقتصادی برجسته تابعی از تحولات در ساختار طبقه مسلط (یعنی دولت) بود. ساختار شکنی از دولت ایللیاتی و غیرایللیاتی شدن نظام سیاسی نیازمند گسترش فعالیت اقتصادی دولت و آن نیز موجب بوروکراتیک شدن هر چه بیشتر ساختار دولت می گردید.

تغییرات مورد بحث، تحولات اجتماعی و طبقاتی جالب توجهی را در جهت توسعه تمدنی عصر صفویه موجب شد. طبقه‌ای از کارمندان بوروکراتیک دولت شکل گرفت، تولیدات دستی مختلف (= پیشه‌وری) و طبقات اجتماعی مرتبط با تولید و عرضه این تولیدات ظاهر گشت و این در حالی بود که کارمندان عالی‌رتبه دولت و شاه به تجارت ناشی از تولید دستی - حتی در سطح بین‌المللی - علاقه شدیدی نشان می‌دادند. خیل عظیم سپاهیان شاه که همگی مزدبگیر شاه شده بودند، کارگران، کارکنان، هنرمندان و صنعت‌گران شاغل در کارخانجات سی و دو گانه شاه (شاردن، ۱۳۴۵، ج ۴: ۱۴۲۱-۱۵۰۹)، امرای عالی‌رتبه و دیوانسالاران بزرگ در پایتخت و مراکز ایالات، کارکنان دربار شاه و به ویژه غلامان و خواجهگان، طبقات شهری مغازه‌دار و تولیدکننده انواع محصولات دستی، ارائه‌دهندگان خدمات مختلف در سطح شهر، صاحبان بازارها و کاروانسراها، طبقه روحانی رسمی و نهایتاً طبقه تجار متوسط و بزرگ که هم‌کیسه دربار و مقامات عالی‌رتبه حکومتی و حتی شاه شده بودند، همگی جزو طبقات اجتماعی جدید به شمار می‌رفتند. این تحول طبقاتی به قیمت نزول اشرافیت نظامی ترکمان به عنوان والیان و اقطاع‌داران سابق ایالات، تضعیف قوای قورچی و محو وابستگی ایللیاتی این نیروی نظامی و اتکای آن به نظام مزدبگیری شاه بود. به اختصار می‌توان چنین عنوان کرد که تمامی طبقات اجتماعی موجود در نظام اجتماعی ایللیاتی در جریان این تحول به شدت لطمه دیدند و تنها آن بخشی از امرا و رؤسای سابق قبیله، توان ابقای موقعیت خود را یافتند که خود را با این تحولات هماهنگ کرده و در ائتلاف با شاه از ساخت اجتماعی ایللیاتی خود کاملاً قطع ارتباط کردند. این تحولی عمیق، بنیادین و گسترده بود که شکل‌بندی طبقات اجتماعی را چنان متحول ساخت که نه تنها موجب تفاوت آن با شکل‌بندی‌های طبقات اجتماعی سده نخست حکومت صفویان شد، بلکه آن را از شکل‌بندی‌های طبقات اجتماعی پس از اسلام نیز متمایز ساخت (عبداللهی، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۴). به عبارتی، تغییر و تحولات صورت گرفته در

طبقات اجتماعی طی حاکمیت شاه عباس اول انقلاب عظیم سیاسی و سپس اقتصادی - اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت صفویه به نفع جامعه تلقی می‌شود.

بر اساس مفاهیم نظری و در رابطه با سنجه‌ها و معیارهای عینی و ذهنی در تحلیل ساختاری تحولات عمیق در کلیت طبقات اجتماعی، می‌توان به جایگزینی «سطح سیاسی - اداری اجتماع خرده‌کالایی» به جای «سطح سیاسی - اداری اجتماعات ایلیاتی» اشاره کرد. حال، امیران لشکری و کشوری شهرنشین و بی‌ارتباط با اجتماعات ایلی جایگزین امرای ایلی قزلباش شده بودند (نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۲۶). این عاملان ساختاری جدید برای مدیریت اداری سیاسی سرزمین، علاوه بر نیاز به انرژی اقتصادی حاصل از تولید خرده‌کالایی شهری، به شدت نیازمند انرژی اقتصاد دهقانی بود. با عنایت به این نکته، تحول نظام ارضی نیز در فرآیند تمدنی انتظار می‌رفت. از این رو، شاه عباس اول در اقدامی رادیکال ساخت ارضی متکی بر اداره ایلیاتی کشور را تغییر داد و آن را تابع مدیریت متمرکز شاه، دربار و امیران لشکری و کشوری غیر ایلیاتی شهری کرد. این تغییر در نسبت مالکیت‌ها در نحوه و میزان تخصیص مالکیت‌ها به گروه‌ها و طبقات اجتماعی نمایان شد. حال نظام ارضی و تولید کشاورزی به مثابه «سطح اقتصادی تعیین‌کننده» در کل ساختار طبقات اجتماعی به گونه‌ای متمرکز مدیریت می‌شد و بوروکراسی اداری و ارتش متمرکز نیازمند انرژی اقتصادی حاصل از اقتصاد و اجتماع ارضی بودند. از سوی دیگر، شاهان صفوی به ویژه شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم برای پرداخت مزد و موجب نیروهای نظامی جدید در جهت وابستگی دائمی آن‌ها به حکومت مرکزی، شیوه جدید پرداخت مستقیم موجب و مخارج ارتش از درآمدهای سلطنتی را در پیش گرفتند که با توجه به مخارج سنگین ارتش نیازمند گسترش املاک خاصه حکومتی و کاهش ممالک (زمین‌های تحت اداره اشراف ایلی) و تضعیف هرچه بیشتر آن‌ها بود (لمبتون، ۱۳۴۵: ۲۱۷؛ لاکهارت، ۱۳۸۳: ۱۸). این اقدامات به تدریج باعث بیگانه‌شدن و فاصله گرفتن هرچه بیشتر ایلات و قبایل از حکومت مرکزی و تبدیل آن‌ها به نیروهایی مستقل از حکومت و دارای منافع خاص خود شد (ر.ک: آزادارمکی و جنادله، ۱۳۹۳).

۳) جستجوی یک منبع مشروعیت بخش جدید: شاهان صفوی به دلیل کم رنگ شدن جنبه‌های کاریزماتیک خود و در پی آن سست شدن پیوند معنوی آن‌ها با ایلات قزلباش، به فقه شیعی به عنوان یک منبع مشروعیت بخش جدید و مستقل (بالعکس شاهان قاجار که برخلاف شاهان صفوی نیازمند یک منبع مشروعیت بخش بیرونی بودند (کرزن، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۶۶)) از طریقت صوفیانه قزلباش‌ها متوسل شدند. عامل دیگر قدرت گرفتن فقها، ناشی از ضرورت‌های اجرایی یک حکومت بود. شاهان صفوی برای تثبیت حکومت خود نیازمند آن بودند که ایدئولوژی صوفیانه مبتنی بر شور ایمان را که ابتدا زمینه‌ساز یک قیام و پیروزی پرشور بود با ایدئولوژی مناسبی برای یک حکومت نهادمند و باثبات جایگزین کنند (کدی، ۱۳۶۹: ۳۱). همچنین رسیدگی به امور عمومی از قبیل تجارت، کشاورزی، قضاوت و دیگر امور اجرایی نیازمند یک مبنای حقوقی بود که در آن زمان فقه و شریعت آن را فراهم می‌کرد (جعفریان، ۱۳۷۹: ۱۱۹ و ۱۹۲).

دو نهاد روحانیت و بازار با یکدیگر روابط متقابل و دوطرفه‌ای داشتند. در کنار قدرت یافتن روزافزون علما در دستگاه حکومتی صفویه، عوامل دیگری همچون پیوند خوردن علما با زمین از طریق زمین‌های وقفی و سیورغال‌ها (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۶۷؛ الگار، ۱۳۵۶: ۳۹)، گسترش ارتباط و پیوند با اقشار و طبقات مختلف اجتماعی از طریق اداره امور شرعی و مدنی و حل و فصل دعاوی و اختلافات (جعفریان، ۱۳۷۹: ۲۴۳؛ کمپفر، ۱۳۶۳: ۳۲۷) و همچنین پیوند محکم با اقشار بازاری (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۶۶)، باعث استقلال مادی علما از دربار صفوی، منافع مشترک با زمین‌داران و گروه‌های مختلف بازار همچون تجار و اعضای اصناف و نفوذ اجتماعی هرچه بیشتر علما گردید. «بازار مبنای اقتصادی و مالی روحانیت مستقل را فراهم می‌ساخت و از نظر سیاسی نیز مبنای مردمی قدرت روحانیت در برابر حکومت و عمال دیوانی بود. در برابر این خدمات و فایده‌ها روحانیت نیز در مواقع ضروری حامی بازاریان در برابر تعدیات عمال دیوانی بود» (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۱۱).

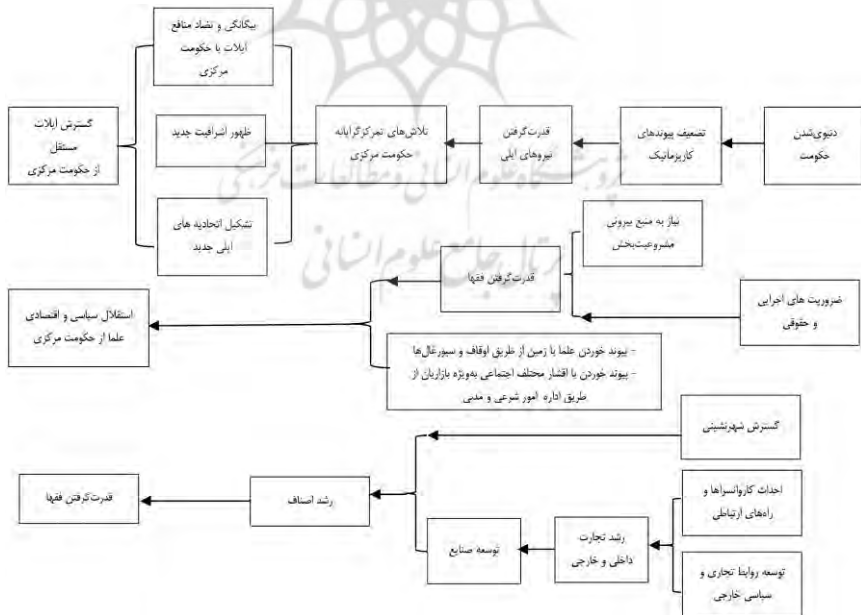
به موازات جریان‌ها و تحولات فوق، استقرار حکومت صفویه و در پی آن گسترش شهرها و همچنین کاروانسراها و راه‌های ارتباطی، و گسترش روابط تجاری و سیاسی با کشورهای دیگر شرایط مناسبی را برای رشد و قدرت یافتن سومین نیروی جامعه ایران

یعنی بازاریان در فرآیند تمدنی دولت صفویه فراهم کرد (سیوری، ۱۳۷۲: ۸۶). بازار از اواخر صفویه از میزانی خودسامانی برخوردار بود. قابل ذکر است که بازار تنها محل داد و ستد نبود، بلکه صنعت گران بسیاری نیز در همان جا و در دکان‌های خویش به تولید محصولاتشان مشغول بودند (کارری، ۱۳۴۸: ۹). گسترش صنایع و رونق اقتصادی، رشد و توسعه اصناف را به همراه داشت به گونه‌ای که این اصناف محور عمده اقتصادی شهری بوده و در چارچوب کنترل شدید شهرها توسط حکومت مرکزی از نوعی خودسامانی برخوردار بودند. انتخاب ریش سفیدان یا کدخدایان هر صنف براساس رأی اعضای اصناف، تعیین مالیات براساس مذاکره و توافق میان سران اصناف و مقام‌های دولتی (فوران، ۱۳۷۷: ۶۰) و استقلال نسبی در حل و فصل اختلافات داخلی با ارجاع به محکمه‌های صنفی رایگان مرکب از نقیب و ریش سفیدان هر صنف را می‌توان شاهدی بر خودسامانی و استقلال نسبی اصناف در دوره صفویه در نظر گرفت. در چنین ساختاری، اصناف عصر صفویه نه فقط به عنوان جریان اقتصادی بلکه به عنوان نهادی قابل توجه در روابط اجتماعی مؤثر بوده‌اند. ساختار درونی و بیرونی اصناف در این دوره برخلاف ادوار گذشته تغییراتی را در خود شاهد بود. اصناف به تدریج پیوندهایی را با نیروها و طبقات اجتماعی دیگر همچون علما و جمعیت‌های اخوت صوفیانه برقرار کردند. دگرگونی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در این عصر، مخصوصاً دوره شاه عباس اول، موجب افزایش تعداد حرفه‌ها شد. این امر نه تنها متنوع و تخصصی بودن مشاغل، خدمات، تولیدات و اصناف در لایه‌های بازار را فراهم آورده، بلکه بر پیچیدگی‌های حاکم بر بازارهای این دوره و مناسبات اهل حرفه و اصناف با یکدیگر و نیز با حکومت و با مصرف‌کنندگان نیز دلالت داشت (عقیلی، ۱۳۹۳: ۱۶۴). به گونه‌ای که خطر نارضایتی و نافرمانی از حکومت از سوی آن‌ها وجود داشت و به همین دلیل حکومت صفویه سعی می‌کرد کنترل شدیدی را بر اصناف اعمال کند (بنانی، ۱۹۷۸: ۹-۹۸).

به طور کلی می‌توان چنین استنباط کرد که نقش طبقات اجتماعی در فرآیند تمدنی دولت صفویه، در سه جهت یعنی الف) تشکیل اتحادیه‌های ایلی جدید؛ ب) تقویت بخش بروکراتیک حکومتی و تشکیل نیروی نظامی دائمی متشکل از غلامان؛ و ج) جستجوی

یک منبع مشروعیت بخش جدید و مستقل از طریقت صوفیه شکل گرفت. بدین ترتیب شکل گیری حکومت صفویه به عنوان یک «بزنگاه مهم» تاریخی و نقطه شروع سلسله رخدادهای واکنشی منجر به پیدایش نیروها و طبقات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ای شد که هرچه بیشتر تلاش های تمرکزگرایانه حکومت صفویه را در مسیر تمدن به چالش می کشیدند (نمودار ۱).

لازم به ذکر است ارزیابی های لاکهارت (۱۳۸۳: ۱۸-۱۳) و سیوری (۱۳۷۲: ۲۲۷-۲۰۳) از تحولات دوره صفویه نیز نشان می دهند که تلاش های تمرکزگرایانه شاه عباس و دیگر شاهان صفوی هرچند در کوتاه مدت مفید، کارآمد و متمدن به نظر می رسید، اما بعد از شاه عباس اول، در درازمدت باعث ضعف اقتصادی و نظامی حکومت و قدرت یافتن نیروهای اجتماعی در برابر قدرت حکومت مرکزی شد. این نیروها از چنان استقلالی از حکومت برخوردار بودند که به رغم زوال و سقوط حکومت صفویه - که به میزان زیادی خود نیز معلول روابط خاص حکومت مرکزی با این نیروهای اجتماعی بود (ر.ک: آزادارمکی و جنادله، ۱۳۹۳) - همچنان به حیات خود ادامه دادند.



نمودار ۱: پیدایش و ظهور نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در دوران صفویه

نتیجه

از نظام طبقاتی صفویه می‌توان به عنوان نظامی باز با ویژگی تمرکز فرصت‌ها و پیوند متقابل یاد کرد. شاه مرکز ثقل و توزیع قدرت بود. سران قزلباش و نیروهای نظامی که پایه قدرت آن‌ها را ابتدا وابستگی خاندانی و نظامی‌گری تشکیل می‌داد، بعدها با انتصاب به حکومت ولایات و دریافت تیول در اشکال مختلف آن، که به‌طور عمده موروثی بود، به‌صورت زمین‌داران بزرگ درآمدند. به بیان فوران این‌ها با قرار گرفتن در رأس ایل‌های خود و دریافت تیول و حکومت ولایات از سه بخش مازاد ایلی، روستایی و شهری بهره‌مند شدند. گروه دیگر بوروکرات‌های ایرانی بودند. این‌ها که انحصار دانش عرفی را در ارتباط با اداره زمین‌ها در اختیار داشتند با تکیه به اقتدار تخصصی و دانش خود، از طریق اشغال مناصب اداری و انحصار امور مالی و ممیزی و غیره به دریافت تیول نایل شدند و در جرگه زمین‌داران و گاه تجار بزرگ درآمدند. روحانیت نیز با اتکا به قدرت ایدئولوژیک خویش، هم به قدرت سیاسی در ساخت (منصب، صدر، شیخ‌الاسلام و غیره) دست یافت و هم از طریق سیورغال بهره‌مندی مادی یافت. این گروه انحصار دانش دینی را هم در اختیار داشتند. سیوری به این مطلب تا آن‌جا تکیه می‌کند که جامعه صفوی را جامعه‌ای فضیلت‌سالار می‌نامد و معتقد است، همین امر موجب عدم شکل‌گیری اشرافیت ریشه‌دار در ایران شد. این سخن سیوری اگر نوعی بزرگ‌نمایی واقعیت نیز تلقی گردد، حداقل اشاره به باز بودن نظام طبقاتی ایران دارد. به‌خصوص اگر به این واقعیت نیز توجه شود که در ورود به جرگه روحانیت، وابستگی خاندانی نقش چندانی نداشته و بیشتر صلاحیت‌های شخصی مداخله داشته است. هرچند که در زمینه ورود به جرگه اشرافیت نیز پیوندهای خاندانی اغلب نقش داشته است. تجار عمده شهرها، گروه دیگر این اشرافیت را تشکیل می‌دادند. آن‌ها نیز گروهی بودند که بهره‌وری مادی‌شان در بخش عمده‌ای، نتیجه پیوند سیاسی آن‌ها با بخش‌های دیگر اشرافیت بود. در مقابل باید به مردم عادی ایلی که به دامداری اشتغال داشتند، زارعین، اصناف و کارگران اشاره کرد که به بیان فوران طبقات میانه‌رو پایین و تحت سلطه را تشکیل می‌دادند و افراد از طبقات پایین جامعه به پایگاه‌های عالی و اداری و نظامی دست یافته‌اند.

بنابراین، ضرورت ساختاری مدیریت متمرکز از زمان حاکمیت شاه عباس اول و بعد آن، تأثیرات عمیق ساختاری بر کلیت شکل‌بندی طبقات اجتماعی در توسعه تمدنی گذاشت. از نشانه‌های این تأثیرات می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: تغییر نظام سیاسی - اداری، تغییر در عواملان خدمت سیاسی، اداری، نظامی و ایدئولوژیک، رشد تجارت و اقتصاد خرده‌کالایی شهری، رشد و گسترش شهرها و معماری شهری، رشد و توسعه کشاورزی، به وجود آمدن شبکه حمل و نقل گسترده در داخل، رشد بازارهای داخلی و ارتباط آن با بازارهای خارجی، سکون و آرامش در داخل و روابط سیاسی حسنه با همسایگان که لازمه رشد تجارت و تولید خرده‌کالایی بود. همه موارد فوق تبعات نیاز حاکمیت متمرکز برای تأمین منابع مالی برای مدیریت متمرکز سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اداری و نظامی بود. در مجموع نظام طبقاتی عصر صفویه در جهت شکل‌دهی به طبقاتی به عنوان اشراف در مقابل عوام عمل می‌کند. ترکیب اشراف، تحرک اجتماعی و امکان‌گذار از اقشار پایین جامعه به قشر بالا، پیوند متقابل طبقات اجتماعی و فرصت‌ها و میزان افتراق یا تمرکز بنیان‌های (مادی، معنوی، سیاسی و غیره) در یکجا، نتایج مثبتی برای توسعه درون‌زای ایران صفوی و به تبع توسعه تمدنی داشته است.

البته لازم به ذکر است در عصر صفویه، بعد از شاه عباس اول، تعارض‌ها هم در بُعد افقی (میان واحدهای اجتماعی از نظر جغرافیایی پراکنده) و هم عمودی (میان اقشار مختلف) رو به فزونی می‌گذاشت و موجب سقوط حکومت صفوی و به تبع آن توقف و زوال توسعه تمدنی صفویه شد.

منابع

- آزادارمکی، تقی و علی جنادله (۱۳۹۳). «پیکربندی نهادی مبتنی بر موازنه قدرت در جامعه سنتی ایران (بازخوانی تحولات ایران از صفویه تا قاجاریه براساس رویکرد نهادگرایی تاریخی)». *مجله جامعه‌شناسی ایران*. دوره پانزدهم، شماره ۳، ص ۶۴-

- اشرف، احمد (۱۳۵۹). **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه**، تهران: انتشارات زمینه.
- افوشته‌ای نظزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰). **نقاوة الآثار**، به‌اهتمام احسان اشراقی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- الگار، حامد (۱۳۵۶). **دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجاریه**. ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸). **نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران**. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- انگویتا، ماریانوف و لئونارد ریزمن (۱۳۸۳). **جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی**، ترجمه محمد قلی‌پور، تهران: نشر مرن‌دیز.
- اولناریوس، آدام (۱۳۶۳). **سفرنامه اولناریوس**. ترجمه احمد بهپور، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.
- بنائی، امین و همکاران (۱۳۸۰). **صفویان**، ترجمه و تدوین یعقوب آژند. تهران: انتشارات مولی.
- تاورنیه، ژان بایست (۱۳۶۹). **سفرنامه تاورنیه**، ترجمه ابوتراب نوری. تهران: سنایی.
- ترکمان، اسکندربیک (۱۳۵۰). **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، با‌اهتمام ایرج افشار، تهران: مؤسسه امیرکبیر.
- _____ (۱۳۹۰)، «بررسی حجاب و نوع پوشش زنان زردتشتی در ایران عصر صفویه»، **مجله تحقیقات فرهنگی ایران**، شماره ۱۵، ص ۴۴-۲۳.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹). **صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست**، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- حمید، حمید (۱۳۵۲). **علم تحولات جامعه: پژوهشی در تاریخ و تاریخ‌گرایی علمی**، تهران: انتشارات امیرکبیر.

- دلاواله، پیترو (۱۳۷۰). **سفرنامه**، ترجمه شعال‌الدین شفا، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۶). «تحلیلی ساختی از چرخه‌های توسعه و انقطاع تمدن اسلامی (بررسی موردی عصر صفوی)»، نامه پژوهش فرهنگی، شماره ۴، ص ۴۹-۹۰.
- _____ (۱۳۷۸). **جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن**، تهران: سلمان.
- روحانی، کاظم (۱۳۶۶). «اصناف و پیشه‌وران در تاریخ ایران»، **کیهان اندیشه**، شماره ۱۱، ص ۷۰-۸۳.
- روملو، حسن (۱۳۴۹). **احسن التواریخ**. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲). **ایران عصر صفوی**. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵). **سفرنامه**، ترجمه محمد عباسی. جلد سوم، چهارم، هفتم و هشتم. تهران: امیرکبیر.
- شجاعی‌زند، علیرضا (۱۳۷۶). **مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین**، تهران: بنیان.
- صفت‌گل، منصور (۱۳۸۱). **ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفویه**، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- عبداللهی، حمید (۱۳۸۵). «ضرورت‌های ساختاری مدیریت سیاسی سرزمین و شکل‌بندی اجتماعی ایران عصر صفوی»، **مجله جامعه‌شناسی ایران**، شماره ۲۷، ص ۳۳-۵.
- عقیلی، سیداحمد (۱۳۹۳). «طبقه‌بندی اصناف و تبیین ساختار درونی و بیرونی آن‌ها در عصر صفویه»، **مجله تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام**، شماره ۸، ص ۱۷۰-۱۴۳.

- فوران، جان (۱۳۷۷)، **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران: از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب**، ترجمه احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳). **سفرنامه ۴۵۰**. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: نشر نو.
- کارری، جملی (۱۳۴۸). **سفرنامه کارری**، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.
- کدی، نیکی آر (۱۳۶۹). **ریشه‌های انقلاب ایران**. عبدالرحیم گواهی. تهران: انتشارات قلم.
- کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). **ایران و قضیه ایران**، ترجمه غلام‌علی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳). **سفرنامه ۴۵۰**. ترجمه کیکاوس جهاننداری. چاپ سوم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- کیوانی، مهدی (۱۳۹۲). **پیشه‌وران و زندگی صنفی آنان در عصر صفوی (جستارهایی در تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران)**. ترجمه یزدان فرخی. تهران: امیرکبیر.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۳۴). **سازمان اداری حکومت صفوی**. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انجمن کتاب.
- _____ (۱۳۷۸). **سازمان اداری حکومت صفویان (با تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک)**، ترجمه مسعود رجب‌نیا، با حواشی سیدمحمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۸۳). **انقراض سلسله صفویه**، اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۴۵). **مالک و زارع**، منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- _____ (۱۳۷۴)، **دولت و حکومت در اسلام**، ترجمه و تحقیق سیدعباس صالحی و محمدمهدی فقیهی. تهران: عروج.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۹). **رضاشاه و نظام ایلی (تأثیر ساختار دولت مطلقه و رضا شاه بر نفوذ قبایل و عشایر)**، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸). **تکامل فنودالیزم در ایران**، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- نوائی، عبدالحسین؛ غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۳۸۱). **تاریخ تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه**. تهران: سمت.
- Ashraf, A. (1970), "Historical Obstacles to the Development of a Bourgeoisie in Iran", in *Studies in the Economic History of the Middle*, edited by M. A. cook, pp: 308-332.
- Babayan, K. (1994), "The Safavid Synthesis: From Qizilbash Islam to Imamite Shiism", *Iranian Studies*, Religion and Society in Islamic Iran during the Pre- Modern Era, PP: 135-161.
- Banani, A. (1978), "Reflection on The Social and Economic Structure of Safavid Persia at Its Zenith", in *Iranian Studies*, XI: 83-116.
- Barber, B. (1968), "Social Stratification, In *International Encyclopedia of the Social Sciences*", David L. Sills (ed), Vol.15, 288-296, New York, Macmillan Company and The Free Press.
- Bausani, A. (1971), *The Persians, From the earliest days to the twentieth century*, translated from Italian by J.B. Donne. London: Elek Books.
- Ferrier, R.W. (1998), "Women in Safavid Iran: The Evidence of European Travelers", in G.R. Hambly (ed.) *Women in the Medieval Islamic World: Power Patronage and Piety*, New York: St. Martin's Press, pp. 383-406.
- Foran, J. F. (1989), "The Making of an External Arena: Iran's Piace in the World-System 1500-1722", in: *Review*, Vol.12, No.1, PP: 71-119.

- Marx, K. (1971), *A contribution to the critique of political economy*. London: sage publication.
- Newman, A. (1993), "The Myth of the Clerical Migration to Safawid Iran: Arab Shiite Opposition to Ali al- Karaki and Safawid Shiism", *Die welt des Islam*. New Series, Vol. 33, Issue 1, Apr, PP: 66-112.
- Reid, J. J. (1983), *Tribalism and Society in Islamic Iran 1500-1629*, Undena Publications, California.
- Saunders, P. (1990), *Social class and stratification*. London: routledge.
- Savory, R. (1964), "Some Notes on the Provincial Administration of the Early Safawid Empire", *Bulletion of the school of oriental and African Studies*, University of London, Vol.27, No.1, PP: 114-128.

